**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030820**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

عرض کردیم که با مراجعۀ به روایات استفاده می‌شود که کلمۀ ینبغی گاهی اوقات در موارد مستحب به کار می‌رود، گاهی اوقات در موارد واجب به کار می‌رود. حالا آیا در جایی ینبغی در موارد. مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که ینبغی ازش بیش از جواز فعل استفاده نمی‌شود، نه استحباب نه وجوب، ولی در موارد استعمالی که در مورد ینبغی ما می‌بینیم این ینبغی استعمالات بسیار متکرر حداقل دال بر استحباب هست. در کلام آقای شهیدی موارد متعددی که ینبغی به کار رفته آمده و یک موردی را هم مورد بحث قرار داده که مثلا ممکن است در یک موردی در جواز استعمال شده باشد.

حالا تتبع بفرمایید اصلا ما مورد قابل توجهی داریم که ینبغی، اصلا داریم اگر هم داریم چقدر داریم ینبغی که ازش استحباب استفاده نشود، صرفا استحباب یا وجوب استفاده نشود صرفا اصل جواز شیء را، فکر می‌کنم اگر هم باشد بسیار نادر هست، حالا من فرصت نکردم همۀ موارد ینبغی را مراجعه کنم ولی اینجوری که در مراجعات مختصری که مراجعه کردم ینبغی یا در مستحب به کار رفته که مواردش را ذکر کردم یا در واجب. در مورد واجب هم بعضی مواردش را ذکر کردم. یکی از مواردی که حالا چند مورد از موارد ینبغی که در وجوب به کار می‌رود را بخوانم.

در قرب الاسناد هست بحث این هست که بین کسی که توانایی صحبت کردن، نماز خواندن و احرام بستن با صیغۀ عربی درست دارد و کسی که عجمی هست نمی‌تواند درست عربی صحبت کند فرق هست. کسی که عرب هست حق ندارد که با فارسی اعمال شرعی‌اش را انجام بدهد. این در این تناسب دارد.

می‌گوید: «وَ لَوْ ذَهَبَ الْعَالِمُ الْمُتَكَلِّمُ الْفَصِيحُ حَتَّى يَدَعَ مَا قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ [قد] يَلْزَمُهُ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ وَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقُومَ بِهِ، حَتَّى يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُ بِالنَّبَطِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ،»

به جای اینکه عربی نماز بخواند به نبطی و فارسی بخواهد نماز بخواند. به جای اینکه عربی احرام ببندد به نبطی و فارسی احرام ببندد.

«لَحِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ذَلِكَ بِالْأَدَبِ حَتَّى يَعُودَ إِلَى مَا قَدْ عَلِمَهُ وَ عَقَلَهُ.» (قرب الاسناد، صفحۀ ۴۹)

«يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقُومَ بِهِ»، این عبارت یک نکته‌ای در موردش هست در اینکه اینجا ینبغی له یعنی موظف هست که به او قائم بشود همین هست، ولی شاید از اینکه در کنار یلزمه قرار گرفته این مطلب استفاده می‌شود که مفهومش مساوی یلزمه نیست، نه اینکه از جهت مفهومی دقیقا یلزمه هست، ولی در اینکه باید این کار را بکند لازم هست این کار را بکند یک نوع بایستگی این کار درش خوابیده، اینها مفاهیمی هست که از جهت مفهومی متفاوت با مفهوم لزوم هست، لزوم کأنّ یک امر شرعی هست، حالا ینبغی له به چه نحو هست که تفسیر بکنیم که ازش وجوب استفاده بشود ولی نه مفهومی، آنجوری که حاج آقا معنا می‌کردند ینبغی له یعنی هر دو جوری که ما معنا می‌کردیم چه مدلی که حاج آقا معنا می‌کردند، چه مدلی که ما معنا می‌کردیم، یعنی احتمالش را می‌دادیم هر دویش ینبغی مستقیما مفهومش وجوب نیست، نتیجۀ تحلیلی‌اش بعد از دقت‌هایی هست که وجوب ازش در می‌آید که حالا باز هم در آن مورد باز هم صحبت می‌کنم.

یک مورد دیگری منصور بن حازم می‌آید به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند:

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ»

که این را من چهارشنبۀ گذشته در حدیث‌خوانی این روایت را خواندم و در موردش توضیح دادم.

«قَالَ صَدَقْتَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطاً»

ینبغی نه اینکه مستحب است، یعنی باید این کار را بکند.

«إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطاً وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ»

(کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۶۸، رقم ۲؛ در صفحۀ ۱۸۸، رقم ۱۵ هم روایت تکرار شده.)

یک مورد دیگری هست عبد الله محض می‌آید به امام صادق علیه السلام. عبد الله محض اینها برای پسرش محمد نفس زکیه دعوت می‌کرده، خیلی هم در اینکه امام صادق علیه السلام حاضر نیست با پسرش بیعت کند و امامت پسرش را بپذیرد آن خیلی، با تعبیرات بی‌ادبانه هم نسبت به امام صادق علیه السلام برخورد می‌کرده. عبد الله نفس زکیه گویا مسن‌تر، از امام صادق که مسن‌تر بوده، تقریبا نمی‌دانم مسن‌تر از او در آل بنی هاشم بوده یا نبوده، از جهت شخصیتی یک شخصی که مطرح باشد شاید نبوده که مسن‌تر از او باشد. نسبت به پسرش محمد نفس زکیه ادعای مهدویت دارد یک حالت بی‌ادبانه و توهین‌آمیز هم نسبت به امام صادق در بعضی روایات استفاده می‌شود برخورد می‌کرده. حالا اینجا یک بحث مفصلی در کافی هست یک تکه‌اش این هست که عبد الله محض به امام صادق این جمله را می‌گوید لأنّ الحسین علیه السلام کان ینبغی له اذا عدل ان یجعلها فی الاسن من ولد الحسن، قافیه‌اش هم مشغول شعر گفتن بوده.

می‌گوید اگر می‌خواست عادل باشد ینبغی له ان یجعلها فی الاسن من ولد الحسن، کأنّ حالا که این کار را نکرده این عادل نبوده. این ینبغی یعنی لازم هست. که امام علیه السلام در پاسخ، پاسخ می‌دهند امام حسین که امام را ایشان تعیین نمی‌کند، خدا هر چی دستور داده ایشان آن را انجام می‌دهد، خدا دستور داده که امام سجاد را به عنوان جانشین خود تعیین کند آن هم امام سجاد را تعیین کرده، امر امامت به اختیار امام نیست آن امری است که خداوند باید تعیین بکند.

از آن طرف حالا تحلیل قضیه را قبلا تحلیل کردم دوباره هم تحلیلش را تکرار خواهم کرد. در روایات که ما مراجعه می‌کنیم ینبغی یا به معنای، موارد متکرره‌اش را می‌خواهم عرض بکنم حالا یا به معنای وجوب هست یا به معنای استحباب هست، اصلا در مواردی که جائز هست اصلا به کار برده نشده باشد یا اگر هم به کار برده باشد خیلی خیلی نادر هست.

از آن طرف آیا لا ینبغی صرفا نفی استحباب و نفی مشروعیت را می‌کند؟ که با اباحۀ به معنای اخص، کراهت و حرمت با هر سه تایش بسازد؟ نه، یک مشکلی که ما اینجا داریم آن این است که در موارد استعمال لا ینبغی اگر مراجعه می‌کنیم می‌بینیم لا ینبغی به معنای حرمت به کار رفته.

این نکته را ضمیمه بکنم آقای شهیدی اینجوری مدعی هستند که ینبغی به معنای استحباب است، لا ینبغی به معنای مطلق مبغوضیت اعم از کراهت و حرمت. که معمولا هم شاید همین مطلب را بگویند.

ولی اینجا این سؤال مطرح هست که چرا لا ینبغی ازش کراهت استفاده می‌شود؟ به معنای اعم. اگر ینبغی به معنای جواز باشد آن مسلکی که آقای خویی دارند و ادعایی که آقای خویی دارند دفاع ازش راحت است. ایشان می‌گویند ینبغی به معنای یجوز است، لا ینبغی یعنی لا یجوز، لا یجوز یعنی حرمت دیگر، خیلی مشکل ندارد، چون کأنّ ایشان ینبغی را به معنای جواز به معنای اعم گرفته، جواز به معنای اعمی که با کراهت و اینها هم سازگاری دارد. ینبغی به معنای اعم که وجوب، حرمت، اباحۀ به معنای اخص، کراهت، مصادیق ینبغی، جواز به معنای اعم هستند نقیضش حرمت است دیگر. اما ما چه مبنای چه حاج آقا را قائل بشویم که ایشان می‌فرمایند ینبغی در موارد وجوب و استحباب به کار می‌رود و لا ینبغی در موارد حرمت به کار می‌رود. چه مبنای معروف را بگوییم که ینبغی در موارد وجوب و استحباب، شاید وجوب هم نگویم، به هر حال ینبغی به معنای اصل مشروعیت و رجحان عمل هست و لا ینبغی به معنای رجحان ترک هست، این یک سؤال مطرح هست که چرا آن اباحۀ به معنای اخص را این وسط به چه بیانی نفی می‌کنیم؟ به هر حال اباحۀ به معنای اخص بنابر مبنای غیر آقای خویی نه داخل در ینبغی هست نه داخل در لا ینبغی. تحلیل ادبی خروج اباحۀ به معنای اخص از مفاد ینبغی و لا ینبغی هر دو نیازمند به بیان و تبیین دارد.

حالا روی مبنای حاج آقا یک مقدار بحث سخت‌تر هست، به دلیل اینکه هم باید اباحه را خروجش را توجیه کنیم، هم کراهت را توجیه کنیم. عرض کردم در مورد اباحه ممکن است توجیه ما این باشد که کأنّ چون اباحۀ به معنای اخص خیلی نادر هست، بنابراین اطلاق دلیل اقتضا می‌کند این نادر مراد نباشد. بنابراین معنایش این هست یا فعل راجح باشد یا ترک راجح باشد، رجحان فعل می‌شود استحباب و وجوب، رجحان ترک می‌شود کراهت و حرمت.

ولی روی مبنای حاج آقا که معنای حرمت گرفتند این بحث یک دشواری بیشتری پیدا می‌کند.

من تتبع نکردم تمام مواردی که در کلمات حاج آقا لا ینبغی به کار رفته، اشاره به مفادش کردند چه توضیحی دادند. حالا این را عرض کردم کلاس راهنما دوستان مراجعه کنند، آنجایی که ایشان نکته‌ای دارند در توضیح کلام نه فقط صرفا فتوا و نظر خودشان را بیان کردن، آنجا را.

حاج آقا در یک مورد توضیحاتی، اصل این مطلب را بیان کردند که به نظر ما لا ینبغی ظهور در حرمت دارد و شواهدی را هم برش ذکر کردند که من در حاشیه هم مواردش را مفصل‌تر توضیح دادم. حالا من عبارت حاج آقا را اینجا می‌خوانم، در بحث لزوم استبراء در موارد زنا، کسی که کنیزش مورد زنا قرار بگیرد مزنی بها باشد آن مالک می‌تواند با کنیزش مباشرت کند ولی باید حتما اوّل استبراء کند.

می‌گوید: «لَا يَحْرُمُ ذَلِكَ عَلَى أَبِيهِ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَأْتِيَهَا حَتَّى يَسْتَبْرِئَهَا لِلْوَلَدِ»

کنیزی بوده مال پدر بوده بچه‌اش این کنیز را باهاش مباشرت کرده بوده، می‌گوید اگر پدر دوباره بخواهد با کنیز مباشرت کند باید استبراء کند.

حاج آقا دارند: «البته در این روایت کلمه "لاینبغی" به کار رفته که به عقیده ما اگر قرینه بر خلاف نباشد باید آن را به تحریم حمل کرد.»

بعد فرمودند: «با مراجعه به روایات در می‏یابیم که لاینبغی ظهور در تحریم دارد، مثلاً در باب محرمات احرام، در بسیاری موارد با لفظ «لاینبغی» تعبیر شده است، در جمله «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِی التَّسْبِیحُ إِلَّا لَهُ»، لاینبغی به معنای لایجوز است، در حدیث معروف استصحاب جمله «فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک» این عبارت به معنای تحریم است، در برخی روایات برای اثبات تحریم به عبارت «لاینبغی» استدلال شده است»

می‌گوید: «به عبارت «لاینبغی» استدلال شده است که از آن استفاده می‏شود که این کلمه به معنای خصوص تحریم است، نه جامع بین تحریم و تنزیه، چون با جامع نمی‏توان برای یک قسم خاص استدلال کرد، مثلاً در روایت حج پیامبر «صلی الله علیه وآله»، در تعلیل این نکته که پیامبر نمی‏تواند احرام حج خود را به عمره تمتع تبدیل کند این جمله آمده است: «لَكِنِّی سُقْتُ الْهَدْيَ وَ لَا يَنْبَغِی لِسَائِقِ الْهَدْيِ أَنْ يُحِلَّ حَتَّی يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ»»

«خلاصه با مراجعه به روایات، ما استظهار می‏کنیم که لاینبغی به معنای لایجوز است، البته کلمه «لایجوز» هم»

حالا به معنای لا یجوز اینجا اینجوری تعبیر کردند، به معنای لایجوز هست. این سؤال مطرح هست که اگر لا ینبغی به معنای لا یجوز است علی القاعده باید ینبغی به معنای یجوز باشد در حالی که از ینبغی قطعا استحباب حداقل و رجحان عمل، فعل بر ترک استفاده می‌شود، این را چجوری توضیح می‌دهید؟ عرض کردم من بیاناتی را که شفاها از حاج آقا شنیدم در جلسۀ قبل عرض کردم الآن در اینجا این بحث نیست، حالا ببینید آیا این مطلبی که عرض کردم را جایی در درس‌های حاج آقا می‌توانید پیدا کنید؟ این را که من می‌گویم حالا در درس و خارج درس من شفاها از حاج آقا این مطلب را شنیدم.

بعد می‌فرمایند: «البته کلمه «لایجوز» هم گاه در مقام بیان حکم اخلاقی به کار رفته، در نتیجه از آن حرمت فقهی استفاده نمی‏شود.»

آن نکته‌ای که من عرض کردم هم در مورد وجوب هم در مورد حرمت باید دید در چه مقامی است، آیا در مقام بیان حکم فقهی یا حکم شرطی هست یا در مقام بیان حکم اخلاقی. یعنی گونه‌های مختلفی می‌تواند خود مواردی که اصلا وجوب صریح را هم تعبیر کرده باشد در مقام جاهای مختلف کاربرد دارد. ما در واقع می‌خواهیم بگوییم ظهور بدوی دلیل این هست که در مقام بیان حکم فقهی است و در جایی که در مقام بیان حکم فقهی باشد ظهور در حرمت دارد.

«البته کلمه «لایجوز» هم گاه در مقام بیان حکم اخلاقی بکار رفته، در نتیجه از آن حرمت فقهی استفاده نمی‏شود. در مورد کلمه لاینبغی هم همین گونه است که گاه به قرینه مقام به معنای کراهت می‏باشد، ولی اگر قرینه‏ای در کار نباشد، همچون «لایجوز» حمل بر تحریم می‏گردد.»

در حاشیه من یک مقداری بحث را بازتر کردم، یکی آن بحثی که حاج آقا فرمودند در روایات حج محرمات احرام خیلی‌هایش با لفظ لا ینبغی به کار رفته.

«برخی از روایات باب حج که در آن لاینبغی به معنای حرمت به کار رفته است: الاحرام من مواقیت خمسه لاینبغی لحاج و لالمعتمران ان یحرم قبلها و لابعدها (کافی ۴: ۳۱۹/۲)، من لبس ثوباً لاینبغی له لبسه ففعل ذلک ناسیاً او ساهیاً او جاهلاً فلاشی‏ء علیه و من فعله متعمداً فعلیه دم (کافی ۴: ۳۴۸/۱)،»

و یک سری موارد دیگری را که در اینجا توضیح آورده شده که مراجعه بفرمایید این آدرسش هم در کتاب نکاح، از آن چیزهای قبلی، درس شمارۀ ۹/۷/۱۳۷۹، این را ملاحظه بفرمایید در این نکاح‌های جدیدی که هست پیدایش کنید و ببینید آیا نکتۀ جدیدی آنجا هست یا نیست. یک مطلب.

نکتۀ دیگر اینکه حاج آقا به این عبارت: «وَ لَكِنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ وَ لَا يَنْبَغِي لِسَائِقِ الْهَدْيِ أَنْ يُحِلَّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ» فرمودند به این استدلال شده.

در پاورقی اشاره شده که این استدلال امام علیه السلام از نوع قیاس شکل اوّل هست، که این قیاس شکل اوّل باید حد وسط درش تکرار شده باشد تا نتیجه بدهد، پیامبر صلوات الله علیه برای اثبات اینکه حق احلال قبل از اینکه این قربانی من در منا هدی بشود که محل قربانی در حج در منا هست حق احلال ندارم، این حد وسط باید تحریم باشد. یعنی حد وسط باید تکرار شده باشد و آن حد وسط، اینجوری استدلال هست می‌خواهم بگویم که تحلیل قبل بلوغ الهدی محله حرام لی، این حد وسط اشتباه کردم، حرامٌ محمول نتیجه است، این محمول نتیجه در کبری هم باید همان آمده باشد، چون می‌خواهیم نتیجۀ حرمت بگیریم در کبری هم لا ینبغی باید دلالت بر حرمت بکند چون کبری محمولش در نتیجه محمول قرار می‌گیرد. صغری موضوعش در نتیجه موضوع قرار می‌گیرد، حد وسط هم که در صغری محمول هست و در کبری موضوع هست حذف می‌شود، آن سائق الهدی اینجا حد وسط هست آن محذوف می‌شود. این هم محصل استدلالی هست.

من در پاورقی یک سری مواردی را که لا ینبغی ازش حرمت استفاده می‌شود ذکر کردم مراجعه بفرمایید فقط من یک موردش را اینجا ذکر می‌کنم که از همۀ موارد شاید روشن‌تر باشد.

«عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَا يَنْبَغِي نِكَاحُ أَهْلِ الْكِتَابِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ أَيْنَ تَحْرِيمُهُ قَالَ قَوْلُهُ وَ لٰا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوٰافِرِ.»

از کلام امام باقر علیه السلام لا بنیغب نکاح اهل الکتاب زراره تحریم فهمیده و سؤال کرده که دلیل تحریم چیست؟ و امام علیه السلام هم دلیل تحریم را بیان کرده. پس بنابراین اینکه لا ینبغی دلالت بر حرمت دارد ازش به راحتی استفاده می‌شود.

حالا بقیۀ موارد را مراجعه بفرمایید که در این مطلب هست.

حالا من یک سری مثال‌های دیگری برای لا ینبغی که در حرمت به کار رفته اینجا، مواردش خیلی زیاد است ولی ۲، ۳ مورد دیگری که یک مقداری متفاوت هست از مواردی که هست، فضایش یک مقداری شاید فضای غیر فقهی باشد اینجا یادداشت کردم.

در وقعۀ صفین چند جا لا ینبغی به کار رفته که عبارت‌هایش را می‌خوانم. کسانی از طرف معاویه به عنوان رسول و نامه‌رسان، پیام‌آور خدمت حضرت امیر می‌رسد، حضرت شروع می‌کند اینها را تخطئه کردن، در وقعۀ صفین، صفحۀ ۲۰۱ است.

«فَعَجِبْنَا لَكُمْ وَ لِإِجْلَابِكُمْ مَعَهُ وَ انْقِيَادِكُمْ لَهُ»

تعجب است که شما با معاویه همراه شدید.

«وَ تَدَعُونَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ ص الَّذِينَ لَا يَنْبَغِي لَكُمْ شِقَاقُهُمْ وَ لَا خِلَافُهُمْ وَ لَا أَنْ تَعْدِلُوا بِهِمْ أَحَداً مِنَ النَّاسِ»

این یک مورد.

یک مورد دیگری هست که اهل مدائن به حضرت امیر هدیه‌ای تعارف کردند. هدیۀ اینها را رد کرد. اینها گفتند که ما یک سری فامیل‌ها و قوم و خویش‌ها آشنایانی در اینها داریم موالی در میان شما داریم می‌خواهیم به آنها هدیه بدهیم. حضرت فرمودند که کل عرب موالی شما هستند و آشنایان شما هستند و آن را هم نمی‌خواهیم.

تعبیرش این هست:

«يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ لَنَا مِنَ الْعَرَبِ مَوَالِيَ وَ مَعَارِفَ فَتَمْنَعُنَا أَنْ نُهْدِيَ لَهُمْ وَ تَمْنَعُهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا مِنَّا؟»

آیا اجازه نمی‌دهید که ما هدیه به آنها بدهیم یا مسلمان‌ها دوستان ما از ما هدیه قبول کنند؟

«قَالَ: «كُلُ‏ الْعَرَبِ‏ لَكُمْ‏ مَوَالٍ‏ وَ لَيْسَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»»

حق این کار را ندارند.

«أَنْ يَقْبَلَ هَدِيَّتَكُمْ وَ إِنْ غَصَبَكُمْ أَحَدٌ فَأَعْلِمُونَا»

کأنّ حضرت می‌خواهد بگوید شما به خاطر ذاتا نمی‌خواهید این کار را بکنید از باب زور است و از باب کأنّ احساس زور می‌کنید، نه. و یا از باب این است که خودتان را یک مقداری برتر می‌دانید و در ادامه‌اش این بحث برتر دانستن از روی.

«قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا نُحِبُّ أَنْ تَقْبَلَ هَدِيَّتَنَا وَ كَرَامَتَنَا»

از باب ما کریم هستیم و امثال اینها. حضرت می‌گویند که ما از شما بی‌نیازتریم. یک حالت تحقیرآمیز می‌خواستند. چون عرب‌ها از جهت ثروت و اینها قابل مقایسه با فارس‌ها نبودند. این بود تعبیری که گاهی اوقات می‌کردند می‌گفتند یک مشت عرب پا برهنه، عرب پا برهنه بیشتر اشاره به این است که کسانی هستند که فقیر و بیچاره و امثال اینها هستند. حضرت می‌گوید نه ما از شما بی‌نیازتریم نخواستیم چیز شما. اینها در واقع یک نوع حرمت هم هست، حرمت چون درش تحقیر خوابیده، هدیه‌ای که از سر یا زور باشد یا تحقیر باشد، هر دویش. هدیه‌ای که از سر رضایت نباشد به جهت اینکه احساس می‌کنند اگر این کار را نکنند کأنّ ممکن است کشته بشوند آن مجاز نیست. همچنین هدیه‌ای که به جهت تحقیر و به جهت خود بزرگ‌بینی نسبت به مسلمان‌ها انجام بشود آن هم جائز نیست آن هدیه. این هم یکی.

یک تعبیر دیگر هم در مورد حضرت امیر می‌فرمایند که خلافت حق کسانی هست که سوابق و فضائل دینی و اسلامی دارند، دیگران حق ندارند با کسانی که خلافت حقشان است مقابله کنند. عبارت این هست:

«فَلَا يَنْبَغِي لِمَنْ لَيْسَتْ‏ لَهُ‏ مِثْلُ‏ سَوَابِقِهِمْ‏ فِي الدِّينِ وَ لَا فَضَائِلِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ أَنْ يُنَازِعَهُمُ الْأَمْرَ الَّذِي هُمْ أَهْلُهُ وَ أَوْلَى بِهِ فَيَحُوبَ بِظُلْمٍ» این ظلم است که افراد دیگر بخواهند.

«وَ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ كَانَ لَهُ عَقْلٌ أَنْ يَجْهَلَ قَدْرَهُ وَ لَا أَنْ يَعْدُوَ طَوْرَهُ وَ لَا أَنْ يُشْقِيَ نَفْسَهُ بِالْتِمَاسِ مَا لَيْسَ لَهُ»

کاملا مشخص است که می‌خواهد بگوید یک همچین حقی ندارند و واجب هست.

البته من فکر می‌کنم، عرض کردم مفهومش به معنای مرادف مفهومی واجب نیست، دقیقا مرادف است. در اینجور مثال‌هایی که هست کأنّ اصل اینکه این کار واجب است مسلم گرفته شده می‌گوید عقل انسان تقبیح می‌کند، شایسته نمی‌داند که شخصی این کارها را بکند.

نکته‌ای که منشأ وجوب حالا وقت گذشته این را من فردا توضیح می‌دهم یک مقداری این بحث را هم جمع می‌کنم. و فردا صَلُحَ و لا یَصْلَحْ را هم که در همین فضا هست مطرح می‌کنیم. صَلُحَ و لا یَصْلَحْ را عرض کردم در کلام مرحوم نراقی در عوائد یک مثالی دارد در مورد صَلَحَ و یَصْلُحْ که آیا مفاد این واژه‌ها چی است، اینها را هم کلام مرحوم نراقی را ملاحظه بفرمایید هم کلمات سایر قوم در مورد یصلح و صلح و امثال اینها.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد